



تأثیر هاله مثبت کودکان در محیط

فریده عصاره

می‌شود؛

توجهش به

او جلب می‌شود و در

آنی، گرفتگی‌ها و انقباضات

چهره‌اش باز می‌شوند و لبخندی بر

لبانش می‌شکند.

در مجلس ختمی برای عرض تسلیت به صاحب‌عزا نزدیک شدم. هم‌زمان با من مادری که فرزند خردسالش را در آغوش داشت نیز برای تسلیت آمده بود. صاحب‌عزا که در سوگ عزیزش به شدت مشغول گریستن بود، به محض این‌که نگاهش به چهره کودک افتاد، گریه‌اش را متوقف کرد. لبخندی بر لبانش ظاهر گردید و همین امر باعث شد تا مدت زمانی حال و هوای روحی و خلقی‌اش تغییر کند. بی‌شک این انرژی مثبت آن کودک بود که قهرمانانه خنده را از اعماق وجود او بیرون کشیده بود.

در اتوبوس روبه‌روی مادری که کودکی

با فردی

مواجه شوید که در افکارش فرورفته، غبار غم و اندوه چهره‌اش را پوشانده، نگرانی و اضطراب عضلات چهره‌اش را منقبض کرده است؟ شاید احساس ناامنی نسبت به آینده او را مشوش کرده یا در حسرت گذشته دست و پا می‌زند. شاید غرق در محاسبات بدهکاری‌هایش است یا با اقساط به تعویق افتاده خود کلنجار می‌رود یا نامهربانی و حرف‌های رنجش‌آور یکی از نزدیکان در ذهنش جان گرفته است و دارد آن‌ها را مرور می‌کند. به هر حال، ابر سیاهی آسمان ذهن او را پوشانده است و افکار مضطرب‌کننده در ذهنش رژه می‌روند. در همین حال با کودکی رودررو

اشاره

کودکان از افراد

و عناصر اطرافشان تأثیر می‌پذیرند. اما تأثیری که خود بر افراد و عناصر محیطی می‌گذارند نیز چشمگیر است. در این مقاله برآنیم که به تأثیرات شگرف مثبتی که کودکان در محیط به‌ویژه بر افراد دارند، اشاره کنیم.

کلیدواژه‌ها: هاله مثبت، کودکان،

محیط

کودک، داروی شفابخش افسردگی

آیا برایتان پیش‌نیامده است که در پارک، یا کوچه و خیابان و وسایل نقلیه عمومی

در آغوش داشت؛ نشسته بودم. خانمی که در کنارم بود چنان در اعماق خودش فرو رفته بود که به کلی از اطراف خود بریده بود و به افراد و وقایع دور و برش توجهی نداشت. او که نگاهش به بیرون از پنجره بود، هر چندگاه با آهی که از ته دلش برمی‌خاست، غبار افسردگی را بر وجود افراد دوروبر خود نیز می‌پاشید و آن‌ها را هم در کام اندوه خود فرو می‌برد. توجه اطرافیان و به‌ویژه کودک به او جلب شده بود. کودک قدری نگاهش کرد. او همچنان در خودش بود و به کودک توجهی نداشت. با این حال کودک ناامید نشد و باز هم به نگاه کردن ادامه داد. بالاخره زن کمی از خود بیرون آمد و سرش را به سمت کودک چرخاند. تا چشمش به او افتاد لبخندی بر لبانش جوانه زد. در واقع، لبخندی را که جور زمانه از او ربوده بود کودک، توانست با رشادت و بی‌هیچ خشونت، بستاند و بر لبانش بنشانند و لختی بر آلام درونش مرهم نهد. او توانست تصویر مضطرب و مشوش ذهنی او را به تصویری آرامش‌بخش مبدل کند. مسیر و سمت و سوی خلق و خوی او را از بیراهه منفی به طرف مثبت به راه بیاورد و یک مسیر عصبی آمیخته با شادی و آرامش را در شبکه عصبی او احیا کند.

لبخند زن کمی طولانی شد و عضلات چهره‌اش از گرفتگی خارج و قدری منبسط گشت. وقتی کودک مطمئن شد که از کارش نتیجه گرفته است، غنچه لبخند بر لبان او هم نشست. زن که حالا دیگر حال و هوایش عوض شده بود، کودک را از مادرش گرفت و در آغوش کشید. بعد هم شروع کرد به حرف زدن با کودک. من هم قدری با او همراهی کردم. حالا لبخندهای کودک به قهقهه تبدیل شده بود، گویی با این قهقهه‌ها، پیروزی خود را به اطرافیان اعلام می‌کرد. مادر کودک و بغل دستی او هم با دیدن

این منظره می‌خندیدند و جو شادی در آن محل حاکم شده بود. گویی کودک رسالت داشت که گرد غم و افسردگی را از دل آن زن بزدايد.

کدام روان‌درمانگر، کدام داروی ضد افسردگی، کدام طنزپرداز، کدام طنزگو، این چنین هنرمندانه و در یک چشم به هم زدن می‌تواند چنین دگرگونی‌ای را در حال و احوال فرد افسرده و اندوهگین به‌وجود آورد و مسرت و شادی را جایگزین غم و اندوه کند؟

علمای دین و اخلاق معتقدند که یکی از راه‌های نزدیک شدن به خدا این است که غم را از دل بنده‌اش بزدايد. کودک که خود بالفطره به خدا نزدیک است، ذاتاً غم‌ریا و خالق شادی است.

بی‌شک، لبخندی که با دیدن یک کودک بر لب‌های بزرگسالان می‌نشیند، به‌خاطر آن کودکی است که هنوز در درون هر یک از آنان است و این کودک است که ماهرانه می‌تواند آن را از پستوی وجودشان بیرون کشد. به راستی کودک کاشف شادی و قهرمان فرح‌بخشی و بیدارکننده کودک درون است.

در بیمارستان‌ها تقریباً بخش زایمان تنها بخش شاد است؛ زیرا در آنجا، نوزادانی با امواج مثبت، چشم به جهان می‌گشایند و عطر دل‌انگیز آن امواج را - که با خود به ارمغان می‌آورند - در میان حاضران ساطع می‌کنند. در این نوزادان، هنوز طراوت و تازگی روح الهی موج می‌زند. هنوز جوهر عهدنامه‌ای که آنان با خدا بسته‌اند؛ خشک نشده و گردوغبار آلاینده‌های موجود در جامعه، چندان بر فطرت آن‌ها ننشسته است. در واقع، این امواج مثبت از دل آینه‌های صیقل داده شده در فضای آنجا تشعشع می‌یابد و بر اطرافیان ساطع می‌شود. این انرژی مثبت نه تنها به خانواده‌های نزدیک کودک بلکه به هر عیادت‌کننده‌ای نیز سرایت می‌کند. دیدن تولد یک نوزاد، رویش و امیدواری

نسبت به زندگی را در اذهان تداعی می‌کند و به هر رهگذری نوید می‌دهد که زندگی در جریان است. عطر دل‌انگیز شادی مشام دل هر رهگذری را هم که در کوچه و خیابان و اماکن عمومی دیگر چشمش به نورسیده می‌افتد، پر می‌کند. خانواده‌ها وقتی فرزند خود را مایه جلب توجه و انبساط خاطر دیگران می‌بینند، به او مباحث می‌کنند و از اینکه وسیله به دنیا آمدن او بوده‌اند به خود می‌بالند. می‌توان گفت که فرزند روحیه خودباوری و اعتمادبه‌نفس را در خانواده بالا می‌برد. حضور کودکان، جست‌وخیز و کارهایشان نه تنها موجب خوشحالی خانواده هسته‌ای آن‌هاست بلکه اسباب مسرت و شادمانی حداقل دو جد پدری و مادری را نیز فراهم می‌کند. نوه گویی تمام انرژی مثبت کیهانی را به خانه پدربزرگ و مادربزرگ‌ها به ارمغان می‌آورد. هاله مثبت او راه ورود افکار منفی و نگران‌کننده را بر ذهن می‌بندد و نمی‌گذارد جریان فکر در گذشته‌ها سیر کند. انسان در حضور کودک یاد می‌گیرد که همانند او در زمان حال زندگی کند.

افرادی که با کودکان سروکار دارند و در تعامل دائم با آن‌ها هستند؛ چهره شاداب‌تری دارند و روشن‌ضمیرترند. وقتی با آن‌ها به گفت‌وگو می‌نشینند، زلال بودن کودکانه را در رفتار آن‌ها هم می‌بینی. مریبان کودکی که با کودکان هم‌بستی و هم‌نشینی دارند یا اغلب والدینی که کودک خردسال دارند، رأفت و مهربانی‌شان مشهودتر است یا حداقل می‌توان گفت افسردگی در میان آن‌ها کمتر است. اینکه چهره روستاییان بشاش‌تر و زلال‌بودن در رفتارشان بیشتر است، به‌خاطر این است که فرزندان بیشتری دارند و دختران و پسرانشان در اول جوانی خود به افتخار مادری و پدری نائل می‌شوند. سال‌ها پیش در مقاله‌ای می‌خواندم که در کشور هلند، برای رشد بهتر گل‌ها، کودکان

علمای عرفان و معرفت‌شناسی الهی بر این باورند که یکی از راه‌های رسیدن به عشق حقیقی تجربه کردن یک عشق مجازی و زمینی سالم است

مراکز پیش دبستانی را به مزارع گل می‌برند تا آن‌ها با هیاهوی شادی بخش خود بر رشد گل‌ها اثر بگذارند. یک بار چند دانه لوبیا را من در یک گوشه گلدان کاشتم و چند دانه دیگر را نوه خردسالم در طرف دیگر همان گلدان کاشت. دانه‌هایی را که نوهام کاشته بود هم زودتر سبز شدند و هم دیرتر از بین رفتند. اگر چه ویژگی‌های وراثتی موجود در دانه‌ها یکی از دلایل دیر یا زود سبز شدنشان است ولی نمی‌توان گفت که در مورد ۲۰ دانه لوبیا فقط یک عامل دخیل باشد. بی تردید، وجود هاله مثبت مربوط به کودکی و سرایت این انرژی به دانه‌های لوبیا از دلایل محکم این رویداد بوده است.

کودک، استاد فرزندپروری

با هر کودکی که در خانواده متولد می‌شود، مدرسه، زندگی کارش را در آن خانواده آغاز می‌کند. استعدادها، مهر و محبت و مهرورزی در میان اعضای خانواده شکوفا می‌شود، صمیمیت و نزدیکی آن‌ها افزایش می‌یابد و معنویت در آن خانه حاکم می‌شود. چنانچه کدورتی میان اعضای آن خانواده وجود دارد کمرنگ می‌شود؛ چون جو مهربانی روی کینه‌ورزی را می‌پوشاند. زن و شوهر که سرگرم بچه و بچه‌داری می‌شوند دیگر کمتر فرصت مشاجره با یکدیگر را پیدا می‌کنند.

به این ترتیب، کارگاه آموزشی و کارورزی کودک‌پروری با برنامه‌های آموزشی همچون نحوه مراقبت، تربیت و مدارا با کودک برای پسرها و دخترهای دم‌بخت آن خانواده شروع به فعالیت می‌کند و آنان به شکل طبیعی و با روشی غیرمستقیم، بی‌هیچ اجبار و تکلیفی، همراه با لذت

رحمت شخصیتی‌اش شکوفا می‌شود. چنین قلبی، برای ورود عشق حق تعالی مهیاتر و پذیراتر است. معشوق و محبوب حقیقی به آیینۀ دلی که با مهر و عطوفت صیقل داده شده است، سهل‌تر وارد می‌شود.

نشوونمای کودک، پیام‌آور امید به زندگی

کودکی که در حال رشد و نمو است، در هر مرحله از رشد خود، با هر رفتار جدیدی مانند خزیدن، چهار دست و پا رفتن، راه رفتن، غان و غون کردن، لبخند زدن، قهقهه زدن، و نگاه‌های گویا بدون اینکه کلامی بر زبان جاری سازد، به صد زبان فهمیدنش را اعلام می‌کند. قد کشیدن تدریجی‌اش که با مشاهده هر سانت آن، مادر و پدر غرق در شادی و امید و سرور می‌شوند، سرزنده بودن و جاری بودن زندگی و حیات را به آن‌ها نوید می‌دهد.

شیرین‌کاری‌هایی که کودک از خود نشان می‌دهد، سوءفهم و سوء برداشتهایش که ناشی از ناپختگی‌های اوست، سوتی‌هایی که می‌دهد؛ کارهای یواشکی که نمی‌تواند پنهانشان کند و زود مچ خود را برای اطرافیان باز می‌کند، همه این نمونه‌ها حکایت از آن دارد که او بی‌کنایه، بی‌حاشیه، بی‌پیرایه، بی‌شیله‌پيله و ساده است. او همان‌گونه که هست خود را نشان می‌دهد.

در تعاملاتش مطابق با میل و ویژگی باطنی خود عمل می‌کند؛ علاقه و تنفر خود یا در مجموع احساسات خویش را نسبت به هر کس و هر چیز با جرئت و جسارت بیان می‌کند. نه مانند بزرگ‌ترها که رفتارهایی مخالف میل و شخصیت، خود نشان می‌دهند و آن‌ها را سیاست یا تدبیر می‌نامند. برخی‌شان هم به دلیل ترس یا ملاحظه‌کاری و مصلحت‌بینی‌ها، برده‌نظر و برداشت دیگران‌اند و سعی می‌کنند کپی دیگران باشد. در حالی که کودک خودش است. اگر از رفتار و اعمال

و در اوج مهرورزی درس‌های لازم را فرامی‌گیرند و برای مادر شدن و پدر شدن در آینده، آمادگی پیدا می‌کنند.

در روند بزرگ شدن کودک، مادران و پدران راه و روش و نحوه برخورد‌های مناسب تربیتی را از او یاد می‌گیرند. این تجربه، اندوخته‌ای برای تربیت فرزندان بعدی می‌شود و چنانچه والدین کم و کسری در تربیت و رشد و تکامل فرزند خود گذاشته‌اند، سعی می‌کنند برای فرزندان بعدی آن را جبران کنند. علاوه بر این، نوه فرصت خوبی برای مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌هاست تا کاستی‌های تربیتی همه فرزندان‌شان را جبران کنند. اصلاً در جوامع، این خود کودکان هستند که الگوها و راه و روش فرزندپروری را به بزرگ‌ترها یاد می‌دهند.

برای محقق‌هایی که درباره نحوه تربیت کودکان پژوهش می‌کنند، بهترین و اصیل‌ترین منبع خود کودک است. منابع مکتوب آگاهی‌های اولیه را به او می‌دهند ولی، مشاهده رفتارهای کودک بهترین و به‌روزترین منبع است.

با تکرار تولد هر کودک در خانواده گنجایش و ظرفیت مهرورزی در پدران و مادران بیشتر می‌شود. شاید به همین دلیل گنجایش دوست داشتن، همدلی و صمیمیت در میان پدران و مادران نسل پیش بیشتر بوده است؛ چون آن‌ها فرزندان بیشتری به دنیا می‌آوردند. ولی در نسل امروز که هیچ فرزندی ندارد و یا تک‌فرزندی است (به‌ویژه شهرنشین‌ها) این گنجایش مهرورزی به حداقل رسیده است. اگر این منوال ادامه یابد دیگر بزرگ‌ترها هم مهر و محبت کردن به یکدیگر را از یاد می‌برند.

علمای عرفان و معرفت‌شناسی الهی بر این باورند که یکی از راه‌های رسیدن به عشق حقیقی تجربه کردن یک عشق مجازی و زمینی سالم است. بی‌شک، مادری که عشق مادری و مهرورزی به کودک خود را تجربه می‌کند قلب و روحش لطیف‌تر و جنبه‌های رأفت و



بزرگ‌ترها تقلید می‌کند چون می‌خواهد به گنجینهٔ تجارب و آموخته‌هایش بیفزاید. به راستی عزت‌نفس، اعتمادبه‌نفس و صداقت و خلوص نیت بچه‌ها بیشتر است یا بزرگسالان؟

برای همین است که کنار آمدن با بچه آسان‌تر از بزرگسال است. در واقع، تکلیف با او روشن است.

این زلال بودن و خلوص کودک است که او را هرچه بیشتر در قلب بزرگ‌ترها جا می‌کند. گویی رفتارهایی که هنوز با پیچیدگی‌ها، دوز و کلک‌ها آغشته نشده بیشتر محبت را به خود جلب می‌کند. شاید رسالت کودک این است که فطرت و اصالت وجودی انسان را به بزرگ‌ترها یادآوری کند و میزان بیشتری از قابلیت مهرورزی را در آنان شکوفا سازد. معمولاً دوز و کلک، بیشتر خشم مخاطب را برمی‌انگیزد. می‌توان گفت که این کودکانند که مایهٔ رشد و توسعه و شکوفایی فطرت مهرورزی در بزرگسالان می‌شوند. اگر کودکان نباشند، چه کسی این استعدادها را شکوفا می‌کند؟ چگونه بزرگ‌ترها یاد بگیرند که به هم مهر بورزند؟

وقتی کودکی را در حال خندیدن می‌بینیم از دیدن این منظرهٔ زیبا، نشاطی سر و پای وجودمان را فرامی‌گیرد. لبخند کودکان بهترین اثر هنری است که هنرمند یکتا بر لبان آن‌ها نشانده است. به راستی کدام صورتگری می‌تواند تمامیت زیبایی و حس لطیف خندهٔ کودک را به تصویر بکشد؟

وقتی کودک زبان می‌گشاید، غلط‌های آوایی و تلفظی او، اشتباه‌های ساختاری و دستوری در جمله‌هایی که بیان می‌کند، خطاهای او در افعال در زمینهٔ زمان، یا وجه یا عدد آن‌ها، زمان‌هایی که نابجا به کار می‌برد، ضمیرهایی که جابه‌جایشان می‌کند (مثلاً سوم شخص را به جای اول شخص استفاده می‌کند)، محدودیت معناسازی‌اش که ناشی از محدودیت شناختی اوست (چون قلمرو مفهومی واژه‌ها و ساختارها

هنوز در ذهنش محدود است) همه و همه در بیان‌ش هستند. مثلاً فقط معنی تحت‌اللفظی یک واژه را می‌تواند بفهمد اگرچه این موارد محدودیت شناختی‌اش را می‌رساند ولی برای اطرافیان جالب‌توجه و شنیدنی است و فضای فرح‌بخشی ایجاد می‌کند. این نکته قابل تأمل است که

آیا بزرگسالی که بر اثر پریشی یا به هنگام صحبت کردن به زبان دوم یا مکالمه به زبان خارجی، خطاهای گفتاری و یا درکی مرتکب می‌شود، این‌گونه موجبات خنده و انبساط‌خاطر مستمعان خود را فراهم می‌کند؟

فرزندان مایهٔ رشد و تکامل روحی والدین

جوانی که به افتخار مادری یا پدری نائل می‌شود، یاد می‌گیرد که به غیر خودش هم فکر کند و حتی در بسیاری مواقع پیش می‌آید که به نفع فرزندش از منافع خود می‌گذرد. در نتیجه، روحیهٔ از خودگذشتگی در او تجلی می‌یابد. (به‌ویژه اگر تک‌فرزند خانواده باشد) و خودخواهی او کم‌رنگ می‌شود؛ خودخواهی که عامل بسیاری از کج‌رفتاری‌ها در برخورد با دیگران است. بیماری‌های دل و آلاینده‌های روح که از نظر علم اخلاق یا به تعبیر علم روان‌شناسی بسیاری از هیجان‌های منفی مانند خشم و اضطراب که منجر به بیماری افسردگی می‌شوند، از آن برمی‌خیزد. خودخواهی، خودبینی، خودپسندی، خودرایی، خودبزرگ‌بینی، خودکامگی هم که میوه‌ها و ثمره‌های این بیماری هستند. این تنها خود را دیدن‌ها و

دیگران را ندیدن‌هاست که فرد را به فرعون زوال اخلاقی می‌کشاند و خلقی را به کام مرگ فرومی‌برد. به خاطر خودهاست که حقوق دیگران در نظر گرفته نمی‌شود. فرد خودبین مهارت همدلی با دیگران را ندارد. خیلی از دلخوری‌ها و کینه‌ورزی‌ها به خاطر این است که فرد نمی‌تواند خود را به جای دیگری بگذارد و از دریچهٔ چشم و نظر او ببیند. در صورتی که اگر فردی موقعیت و محدودیت‌های دیگری را دریابد، درک و گذشت آسان می‌شود. مادری که در دوران طفولیت کودک‌کش، شب‌زنده‌داری می‌کند، گریه‌های کولیکی نوزاد را تحمل می‌کند و برای آرام کردن او راه‌های رفته و نرفته را می‌آزماید، شب‌ها بر بالین کودک بیمارارش تا صبح پلک نمی‌زند و از خواب شیرین خود می‌گذرد و اشک‌ها بر بالین کودکش می‌ریزد، نه تنها نزدیکی، صمیمیت و محبت میان خود و کودکش بیشتر می‌شود بلکه مهارت صبر و بردباری خویش را بالا می‌برد و در برابر مشکلات زندگی ورزیده و آبدیده می‌شود. یاد می‌گیرد که در برابر ناملایمات زندگی به جای اینکه خود را بیازد و خود را در آخر خط ببیند، شکیبایی پیشه کند. بی‌شک به هنگام صبر و آرامش است که فرد



کودکان خیلی زود خطاهای دوستان خود و حتی بزرگ‌ترها را می‌بخشند، کینه‌ای در دل جای نمی‌دهند، به فکر انتقام‌جویی نیستند، وقتی قهر می‌کنند خیلی زود با یکدیگر آشتی می‌کنند،

رشد منفی جمعیت بر سر مردم می‌نشیند و جامعه به سمت پیری و فرسودگی می‌رود. چنین جامعه‌ای شور و اشتیاق چندانی به زندگی ندارد، امید به آینده در آن کمتر است، کمتر نظر به جلو دارد و فضای ذهنی آن بیشتر وقایع گذشته را مرور می‌کند. در جمعیت کهنسال کمتر نوگرایی و خلاقیت به چشم می‌خورد.

فرجام سخن

ظلمی را که چند دقیقه پیش به آن‌ها روا شده، می‌بخشند و فراموش می‌کنند. مشاهده دقیق صفت بخشندگی کودکان می‌تواند برای ما بزرگ‌ترها آموزنده باشد.

کودکان مایه رحمت و نعمت و برکت خانواده‌ها و جامعه‌اند. آموزش و پرورش به‌واسطه آن‌ها هویت می‌گیرد. بی‌آن‌ها القاب پدری، مادری، مربی، معلمی و بسیاری دیگر معنا نمی‌یابد. آن‌ها سلطان غم‌زدایی و زداینده امواج و افکار منفی در اذهان بزرگ‌ترهایی هستند که افسار خود را به دست زمانه داده‌اند و زمانه به هر کجا که می‌خواهد افکار آن‌ها را با خود می‌کشاند و این کودک است که با جلب توجه و با مشغول کردن ذهن بزرگ‌ترها، سکان کشتی این افکار را به دست می‌گیرد؛ آن‌ها را به خود می‌آورد، از موقعیت نامناسب آگاهشان می‌سازد و در جایگاه فرح‌بخشی می‌نشانند.

از این‌ها گذشته، بخشی از ماهیت پاره‌ای از مشاغل اقشار و نهادهای موجود در جامعه به‌واسطه کودک است. مانند نهاد آموزش و پرورش، بهزیستی، بهداشت و درمان دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مهدها و مراکز پیش‌دبستانی، تولیدکنندگان و فروشگاه‌های اسباب‌بازی فروشی، لباس‌فروشی و کتاب‌فروشی کودکان، و دوزنگی‌های لباس کودک، نویسندگان کودک، مریبان و معلمان کودکان. هویت و وجهه مادری و پدری و منزلت و اعتبار هر کدام به خاطر کودک است. بسیاری دیگر مانند روان‌شناس و مشاور کودک، پزشک و دندان‌پزشک متخصص اطفال، مددکار و پرستار کودک، همگی عناوین و القاب و مشاغل خود را از کودک گرفته‌اند. به‌راستی کودک نه تنها آرام‌بخش و نویددهنده فردای یک جامعه است بلکه وجودش برای جامعه برکت‌زا و شغل‌آفرین و موجب رشد و توسعه اقتصادی است.

کوتاه سخن اینکه کودکان با جست‌وخیز و هیاهوی کودکانه خود و شیرین‌کاری‌هایشان، حتی با حضورشان، انرژی مثبت را به محیط می‌آورند. آنان مایه امید، شادی و انبساط خاطر بزرگسالان‌اند. رشد و تکامل بعضی از جنبه‌های شخصیتی بزرگسالان در دستان آنان است. آن‌ها استاد مهرورزی و کودک‌پروری‌اند. بخشی از معنای زندگی را می‌سازند و پازل هستی به‌واسطه آن‌ها کامل می‌شود. بی‌کودک، یک جامعه چهره خندان زندگی را کمتر می‌بیند. مباد آن روزی که جامعه‌ای، کشوری، امتی، قومی، عشیره‌ای تهی از کودک باشد.

متأسفانه در بسیاری از کشورها به‌ویژه کشورهای پیشرفته و حتی در کشور خودمان، در شهرهای بزرگ به‌ویژه تهران، خانواده‌ها، رفته‌رفته به‌سوی تک‌فرزندی و یا بی‌فرزندی پیش می‌روند. چنان‌که چتر

مجال می‌یابد تا راه‌حلی برای مشکلش پیدا کند.

در مجلسی دو نفر از هم دلخور بودند و سعی می‌کردند صحبت‌هایشان را به سمتی سوق دهند که رنجشی در یکدیگر ایجاد کنند و با هر رنجشی که به‌وجود می‌آوردند، چهره برافروخته‌شان گشوده می‌شد و احساس رضایت وجودشان را فرامی‌گرفت. در این میان، دو کودک که ثمره آن دو بودند، فارغ از این کدورت‌ها، نه تنها با هم مهربانانه صحبت و بازی می‌کردند بلکه بدون توجه به تکه‌های شماتت‌آلودی که والدینشان به هم می‌پرانندند، هر کدام نزد والد دیگری می‌رفت و با او ارتباط می‌گرفت. صحنه آموزنده‌ای بود که توجه هر ژرفاندیشی را به خود جلب می‌کرد. گویی کودکان داشتند سکانس‌های رفتار صحیح را برای بزرگ‌ترها به نمایش می‌گذاشتند. شاید هم می‌خواستند خود را مشغول سازند تا رفتارهای نامناسب بزرگ‌ترها در آن‌ها نهادینه نشود.

ای کاش ما بزرگ‌ترها درس برقراری ارتباط درست با یکدیگر و هنر مهرورزی را از کودکان یاد می‌گرفتیم. به راستی آن‌ها مریبان بهتری برای ما هستند یا ما برای آن‌ها؟